

درس هفتصد و نود و دوم

بیان دلیل دوم مرحوم شیخ اشراق برای اثبات عقل مجرد (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَالْحَقُّ عِنْدَ ذَلِكَ مَا قَالَهُ الْقُدَمَاءُ: إِنَّهُ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ لِكُلِّ نَوْعٍ مِنَ الْأَنْوَاعِ الْجَسْمِيَةِ جَوْهَرٌ مَجْرَدٌ نَوْرِيٌّ قَائِمٌ بِنَفْسِهِ هُوَ مُدْبِرٌ لَهُ وَ مُعْتَنٍ بِهِ وَ حَافِظٌ لَهُ، وَ هُوَ كُلُّ ذَلِكَ النَّوْعِ.^۱

دلیل دومی که مرحوم شیخ برای اثبات مثل نقل کردند اختلاف در انواع بود چون که بالأخره در اینجا انواع مختلفی می‌بینیم و این اختلاف در انواع دلالت می‌کند بر اینکه باید یک حیثیت متمایزه‌ای بین اینها از باب سنخیت بین علت و معلول وجود داشته باشد که آن حیثیت، حیثیت جامعی باشد نه مثل کلی که منظور ایشان این است که ما **يَصْدَقُ عَلَى كَثِيرِينَ** باشد یعنی صرفاً یک مفهوم باشد زیرا وعاء مفهوم، ذهن و نفس است و هیچ وقت وعاء مفهوم، خارج نیست. آنچه که در خارج هست هویت مفهوم است نه خود نفس المفهومیه. وعاء خود مفهومیت، ذهن است حالا آن مفهوم چه مایبازاء خارجی دارد یا اینکه مصنوع و ساخته و پرداخته ذهن باشد هویت آن مفهوم در خارج یا به صورت ماده است که از انواع مشاهده می‌کنیم یا به صورت مجرد است که در عالم اعیان وجود دارد بلکه منظور از این کلی معنای سِعی است؛ یعنی یک حقیقتی است که همه آن افرادی را که در تحت آن نوع هستند شامل می‌شود و به یک وجود سِعی همه آنها را دربر می‌گیرد.

تشخص منحصر به فرد هر موجود

این مسئله به جهت همان ارتباط بین حادث و قدیم در سنخیت مثالیه و بالاتر از مثالیه در سنخیت ملکوتیه است چون در مثال جنبه صورت است گرچه آن صورت نسبت به ماده مجرد است ولی به هر جهت خود آن صورت دارای یک تشخص فردیه است. هر شخصی و هر موجودی در عالم مثال، یک تشخص مثالی دارد که آن مثال او در این دنیا و در عالم شهادت است. این تشخص مثالی در تحت یک تشخص ملکوتی که جنبه سِعی دارد قرار دارد. آن جنبه ملکوتی از نقطه نظر صورت فرق می‌کند با آنچه که در صورت مثال تشخص پیدا می‌کند و یک جنبه سِعی و یک جنبه کلی دارد، کلی نه به معنای مفهومی بلکه کلی به معنای یک حقیقت کلیه که همه این افراد را در تحت آن حقیقت کلیه نشان می‌دهد.

^۱ .الحكمة المتعالية، ج ۲، ص ۵۷.

البته همان طوری که قبلاً خدمت رفقا عرض شد نسبت به اینکه واقعاً یک وجودی جدا و منحاز از بقیه باشد و یک نوعی باشد که از انواع متمایز باشد، بر یک هم‌چنین مسئله‌ای به این نحو نمی‌توانیم دلیلی برای این قضیه قائل شویم. بله، از نقطه نظر آن حقیقت مجرده که نازل آن صورت انسانی یا حیوانی هست، می‌تواند به عنوان یک حقیقت علمیه در اینجا مصداق پیدا کند. من راجع به این قضیه بهتر دیدم وقتی که بحث تمام شد به آن مسئله پردازیم چون این مسئله یک مقداری هم به عرفان نظری ارتباط دارد. اینکه در خارج یک نوعی باشد که آن نوع مشخص باشد طبعاً اثبات هم‌چنین مسئله‌ای یک قدری مشکل است.

فرق کیف نفسانی با یک هویت خارجی

حالا مطلبی را که ایشان می‌فرمایند این است که این یک مفهوم به عنوان طبیعت نوعیه نیست چون طبیعت نوعیه دارای استقلال وجودی و هویتی نیست و برگشت این به همان وجود ذهنی است و وجود ذهنی یک کیف نفسانی است. این کیف نفسانی با یک هویت خارجی فرق می‌کند، آن از مقوله وجود است و این از مقوله کیف است و همین طور آن حقیقت نوعیه یک جوهر وجودی و جوهر عقلی است و این یک وجود خارجی است، اینها از این نقطه نظر با همدیگر تفاوت می‌کند بلکه در اینجا مقصود همان هویتی است که می‌تواند متفرقات مصادیق نوعیه را در خود داشته باشد بدون اینکه خود این هویت بخواهد به یک تشخص فردیه که موجب اختلال در اندراج مصادیق در تحت آن حقیقت خودش است برسد، گرچه خود او با یک مفهوم دیگر متفاوت و متمایز است؛ یک حقیقت نوعیه اسدیت با حقیقت نوعیه فرسیت تفاوت می‌کند گرچه متفرقات و متمایزات مصادیق را در خود دارد و در خود هضم می‌کند و باعث اجتماع همه مصادیق فرس و اسد در وجود خود می‌شود ولی در عین حال خود او با آن حقیقت نوعیه فرسیت متفاوت است و همین طور فرسیت با سایر انواع دیگر. و از قبیل این، انسان است که آن هم همین طور است منتها آن انسانی که همه اینها را دربردارد، چه انسانی است؟ آیا او همین وجود حضرت ختمی مرتبت است که آن حقیقت رب‌النوعی مصادیق انسانی است؟ یا اینکه یک رتبه پایین تر است و این حقیقت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در یک رتبه علیای از او قرار دارد؟ یا اینکه نه، همه این مطالب و مسائل در تحت یک هویت واحد بالمآل قرار می‌گیرد که آن هویت واحده همان نفس ولایت رسول الله است؟ این مطلب جای صحبت و امثال ذلک دارد که نسبت به این قضیه ارباب شهود هم مطالبی در این زمینه بیان کرده‌اند. علی‌کل حال ادراک این مسئله بسیار مشکل است و تا شخصی خودش به هم‌چنین مرتبه‌ای نرسد و حقیقت مطلب را نیابد نمی‌تواند به این قضیه از نقطه نظر عقلی [برسد] بلکه به عنوان یک اجمالی بتواند نسبت به این مسئله ادراک کند و یک مفهوم مبهمی را بخواهد نسبت به این قضیه ادراک کند.

لذا در این قضیه، کلمات و مسائل بزرگان می‌تواند خیلی کمک باشد. اشعار تائیه کبرای ابن‌فارض مصری که ایشان بسیار بسیار در این زمینه مطالب خیلی عجیب، عالی و راقی دارند و همین‌طور مطالب محی‌الدین عربی در فتوحات. همان‌طور که گفتیم برگشت مقدار زیادی از مطالب به عرفان نظری است و از همین‌جاست که خود مرحوم شیخ اشراق هم چون مشرب اشراقی دارند می‌توانم بگویم که ایشان هم برای اثبات این مسئله مقداری از مسائل و مراتب شهود کمک گرفته‌اند لذا برای افراد یک مقداری ادراک این قضیه مشکل است.

لذا می‌بینیم در بعضی از مسائل، تقریرات، خصوصیات و مطالبی که نقل می‌شود نسبت به قضیه اشکال شده و هضم آن برای افراد مشکل است به این جهت که تا انسان در این مسئله در همان مجرای فیض الهی قرار نگیرد و کیفیت نزول فیض را از عالم مجرد به عالم ملک و شهادت، حساً و شهوداً و وجداناً درنیابد ادراک این قضیه برای او مشکل است گرچه انسان شاید از نقطه نظر عقلی بتواند به بعضی از مسائل دست پیدا کند ولی از نقطه نظر حاقّ واقع این مطلب، مطلبی است که به نظر مشکل می‌آید. روی همین جهت است که می‌بینیم بزرگان حتی نسبت به مطلب شیخ اشراق تأمل کرده‌اند در اینکه باید یک حقیقت نوعیه‌ای و یک ارتباط تجردی بین مصادیق عالم شهادت و اعیان خارجی و عالم مجرد برقرار شود اینها می‌گویند که این ایراد ندارد و این مطلب را می‌پذیریم چون بالأخره هرچه که در شهادت و در عالم ملک اتفاق می‌افتد یک سری بدان سو دارد و یک طرفش به عوالم مجرده مربوط می‌شود اما اینکه خود آن عالم مجرد و آن حقیقت مجرده باید با همین مصادیق خارجی سنخیت نوعیه داشته باشد، این قضیه از یک هم‌چنین استدلالی بیرون نمی‌آید.

بله، همین قدر که این حقایق عالم خارجی، حقایق نوعیه، اسد، فرس، حمار، غنم و امثال‌ذلک از جمله انسان در بقاء خودشان حدوثاً و بقائاً و استمراراً باید متصل به غیب باشند، در این شکی نیست بالأخره هر چیزی متصل به مثال خودش است و آن مثال است که خود او هم در اتصال با ملکوت تشخّص پیدا می‌کند تا اینکه به آن *علة العلل* می‌رسد و حقیقت فیض منبسط از آن نقطه اولی می‌آید و در همه عوالم انتشار پیدا می‌کند تا برسد به....

قبلاً هم خدمت رفقا عرض کردیم که در مسئله اشتداد وجودی، تصور ما بر این است که این قضیه اشتداد وجودی در عالم شهادت به نهایت خود می‌رسد و این هم به خاطر غلبه احساس و حواس ماست چون ادراک ما از واقع، ادراک ضعیفی است و ارتباط ما نسبت به مجردات و عالم غیب ارتباط ضعیفی است و ما دچار غلبه و حکومت حواس ظاهر هستیم از این نقطه نظر اشتداد وجودی را در عالم ملک و ماده احساس می‌کنیم درحالی‌که اشتداد وجودی در مراحل علیای از وجود، بالاتر از مثال حتی در ملکوت و امثال‌ذلک ظهور دارد چون هرچه وجود از نقطه نظر تجرد و از نقطه نظر لطافت قوی‌تر باشد طبعاً اشتداد وجودی در آنجا بیشتر

است.

این مطلب به واسطه این جهت است لذا بعضی‌ها ایراد و اشکال کرده‌اند بر اینکه این مطلب این را نمی‌رساند و دلیلی هم نیست بر اینکه هرچه که در اینجا هست حتماً باید از نقطه نظر سنخیت و علیت یک حقیقت مسانخ با این مصداق، وجود داشته باشد که آن حقیقت مسانخ بیاید و این مسئله را وجود خارجی بدهد و از نقطه نظر اعیان خارجی باید که حقیقت مسانخی وجود داشته باشد. این دلیل، این مطلب را بیان نمی‌کند.

البته تا حدودی می‌توانیم در این دلیل دوم از کلام مرحوم شیخ اشراق دفاع کنیم چطور اینکه در دلیل اول که اشکال مرحوم علامه را نسبت به شیخ اشراق عرض کردیم، آنجا گفتیم که اشکال وارد نیست و چه اشکالی دارد بر اینکه یک حقیقت نوعیه‌ای وجود داشته باشد که آن حقیقت نوعیه بر تمام آن مصادیق خارجی که در اینجا هستند اشرف علمی داشته باشد و حتی مثال هم در تحت آن حقیقت نوعیه قرار دارد.

تصور غلط از عالم مثال

و در اینجا خیلی مسئله دقیق و ظریفی می‌شود که تصور ما بر این است که مثال یک چهره دارد همان چهره‌ای که ما او را در خواب می‌بینیم که همان مثال منفصل است یا ارباب کشف آن را در مکاشفه و شهود احساس می‌کنند، درحالی که مثال عوالم تودرتویی است و ما نسبت به آن جنبه اخیر آن عوالم اطلاع داریم اما از آن جنبه‌های غیر اخیر و باطن که از نقطه نظر ظهور و بروز به مرتبه ظهور مثالی اخیر درمی‌آید، خبر نداریم. اگر یادتان باشد در یکی از کتاب‌ها آن قضیه‌ای را آورده‌ام که بین مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه - و مرحوم آقای بهجت اتفاق افتاد،^۱ این قضیه مربوط به مثال اخیر و مثال باطن که ایشان در مثال اخیر دیده و متوجه شده است که یک شخصی با اینکه شخص بزرگی است اما نماز شب نخوانده است ولی آن مثال باطن یا آن مثال اعمقی که وجود دارد و جنبه حقیقت صلاتیه بدون اداء رکعات و اجزاء، امکان دارد که تحقق داشته باشد خب ممکن است که دست ما از رسیدن به آن مطلب و شهود این قضیه خالی باشد.

علت عدم وقوع پیش‌بینی‌های زمان ظهور

لذا مسائلی را که مشاهده می‌کنیم می‌آییم این مسائل را اطلاع می‌دهیم. گاهی اوقات هم می‌گویند که فلان قضیه اتفاق خواهد افتاد، برگشت این به مثال اخیر است که نسبت به این مثال اخیر اطلاع داریم اما از آن

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۲۵.

مثال بعدی که در عمق هست و آن بعد می آید و این مثال اخیر را کنار می زند و مثال دیگری را جایگزین می کند، خبر نداریم. لذا می گویند: امام زمان عجل الله تعالی فرجه در سنه فلان ظهور پیدا می کند، خیلی از آقایان که فوت کرده اند و به رحمت خدا رفته اند این مطلب را به خود بنده گفته اند، در حالی که سال های سال است که از این قضیه می گذرد و خبری از ظهور هم نیست! نه اینکه این بنده خدا دروغ گفته است. نه! کسی که دروغ نمی گوید بلکه اشتباه می کند یعنی تصور بر این است که تمام قضایا و حال در همین مثال اخیر تحقق پیدا می کند در حالی که بین مثال واقع و مثال اخیر، **ما بَیْنَ الارضِ و السَّمَاءِ** فاصله دارد! فقط آن ولی الهی که حقیقت ملکوت را ادراک می کند وقتی که به همان مسائل و به ثبات دسترسی پیدا می کند می داند که این پرده ها یکی یکی باید کنار برود و حتی این جدا بشود و آن جدا بشود و اگر آن ولی الهی هم بفهمد که به کسی نمی گوید. آنهایی که حرف می زنند خبر ندارند و آنهایی هم که خبر دارند حرف نمی زنند و ساکت نشسته اند و نظاره می کنند!

دلیل تأکید بر صحبت نکردن از زمان ظهور امام

به همین جهت است که فرموده اند: کسی از این ظهور دم نزند، به خاطر این قضیه است یعنی یکی از عللش این است و علل مختلف دارد. دلیل ندارد انسان بفهمد حالا حضرت چه وقت می خواهد ظهور پیدا کند. اگر من بفهمم که امام زمان بعد از فوت من ظهور می کند می گویم که بابا برو پی کارت، من که ظهور را نمی بینم بنابراین کار خودم را بکنم در حالی که بود و نبود [حضرت] یکی است و تفاوتی نمی کند. این همه اولیاء آمدند و رفتند مگر ظهور اتفاق افتاد؟! همه آنها هم با حضرت، معیت و اتحاد داشتند. بعد هم آوردن مردم در این فضاها درست خلاف فضای تربیتی و تزکیه اسلامی و تضحیه تشیع است بلکه یک مبلّغ دین و شرع باید مردم را در فضای تربیت معنوی و ولایی امام علیه السلام سوق دهد نه به این مسائل ظاهر، لذا می بینیم مشتریان این مسائل هم همین افراد عادی هستند و آنهایی که سرشان به تنشان می ارزد به دنبال این مطالب نمی روند.

ناموس خدا

حالا اصلاً این آقا، صادق مصدق است و گفت که حضرت سال دیگر ظهور می کند خب من باید چه کار کنم؟! یک دفعه دست و پایم می لرزد و می گویم: وای وای وای، حضرت می خواهد ظهور کند حالا چه کار کنم؟! نه آقا! این حرف ها ندارد خب ظهور می کنند، تشریف بیاورند قدمشان روی چشم! اگر لایق باشیم که هستیم و اگر لایق نباشیم می گویند که برو پی کارت مرتیکه تو خودت چه کسی هستی؟! تو با کدام چشمت

می خواهی من را ببینی؟! با آن چشمی که گناه کردی و به غیر نظر انداختی؟!!

واقعاً این اشعار عجیب است! مثلاً مجنون یک شعری دارد که از او سؤال می کنند که با چه چشمی می خواهی لیلا را ببینی؟! این چشمی که الآن نظر به غیر لیلا انداخته و سایر زن ها و دخترها را دیده آن وقت تو الآن می خواهی با آن چشمت به لیلا نگاه کنی؟! واقعاً اشعار خیلی عالی است! این مطلب برای زمان ظهور است؛ حالا امام عجل الله تعالی فرجه ظهور پیدا کرد بسیار خوب، حضرت ظهور پیدا کرد خوب به من چه؟! من که سراپا همه غرق در کثرات و قاذورات توغل در دنیا هستم حالا امام زمان بیاید و هزار دفعه هم بگویم: **اللهمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ، وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَعْوَانِهِ وَ اَنْصَارِهِ، آره تو بمیری!! بفرماید: اللهمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ. همه ما همین هستیم و همه ما در همین عوالم هستیم و داریم ارزش ها را مسخره می کنیم. ائمه ما ناموس خدا هستند! امام علیه السلام ناموس خداست و خدا غیرتش اجازه نمی دهد کسی بخواهد به ناموسش تعدی و دست درازی کند! آقا بلند شو هزار نفر هستند به آنها بگو که فلان، به امام زمان علیه السلام چه کار داری؟! خیال می کنم از این امام مظلوم تر در دنیا نباشد! هر کسی هر کاری می خواهد می کند و به او می چسباند، آقا نمی دانم چه هستیم، امام زمان پشت و پناه ما است، ما که نوکر امام زمانیم و ما که چه هستیم و... وقتی که حضرت بیاید آن وقت معلوم می شود که سوراخ موش ها هر کدام به میلیاردها می خرنند و خلاصه چه کسی وسط می آید و خودش را [فدا] می کند. امام زمان می آید و می گوید که آقا اول کسی که باید در راه من فدا شود تو هستی، هستی یا نیستی؟! اگر هستی بسم الله! اگر باشی که این کارها را نمی کنی! اگر باشی که این مسائل را انجام نمی دهی! همه مان داریم بازی می کنیم و او هم می داند که داریم بازی می کنیم لذا می گوید که بازی تان را بکنید. بله، اگر زمینه کم کم آماده شود و استعداد در افراد پیدا شود، آنهایی که می توانند و مستعد هستند آن موقع کم کم حضرت فتیله را زیاد می کند زیاد می کند، همان طوری که [الآن] دارد می کند! فتیله را کم کم و آرام آرام زیاد می کند و انسان یک چیزهایی می فهمد و یک مطالبی را ادراک می کند که قبلاً نبوده؛ قبلاً یک هم چنین احساسی نبوده و یک مسائلی می فهمد تا اینکه موقع ظهور بشود و خود حضرت را دیگر بی پرده [ببیند] خلاصه اینها باید انجام بشود.**

این به خاطر همین مسئله ای است که ما بر آن مثال واقع، اطلاعی نداریم لذا بلند می شویم و می گوئیم که امام زمان عجل الله تعالی فرجه این موقع ظهور می کند و آن موقع ظهور می کند. خوب به جای اینکه بگوئیم که این موقع ظهور می کند و بعد ظهور نشود آن وقت مدام باید پاسخ بدهیم و توجیه کنیم [ببایم مردم را به ولایت

۱. دیوان قیس بن ملوح عامری، ص ۱۰۹؛ تفسیر آیه نور، ص ۵۷:
وَ كَيْفَ تَرَى أَلْيَلَىٰ بِعَيْنٍ تَرَىٰ بِهَا *** سِوَاهَا وَ مَا طَهَّرْتَهَا بِالْمَدَامِعِ

آن حضرت متوجه کنیم]. من به یکی از همین آقایان گفته بودم که آقا شما خودتان به بنده و شخص دیگری که [آنجا] بود گفتید که در سال ۱۴۱۶ [حضرت ظهور می کند!] الان ۱۴۳۵ هستیم، نوزده سال [قبل] می شود. - ۱۴۱۴ یا ۱۴۱۶ گفتند نمی دانم - او گفت که نه، نه من نگفتم! گفتم که آقا من خودم از شما شنیدم! تو روی من نگاه می کنی و می گویی نگفتم؟! می گویم که بنده خودم شنیدم، این دوتا گوشم شاهد هستند. می گفت: ما تقریباً را گفتیم! بابا نوزده سال دارد از آن قضیه می گذرد! اگر ۱۴۱۴ بوده که ۲۱ سال می گذرد و اگر ۱۴۱۶ بوده که نوزده سال دارد از این قضیه می گذرد. خودشان هم رفتند و هیچ خبری نشد. خب این روش غلط است و صحیح نیست که انسان [بخواهد زمان ظهور را بگوید].

نهی ائمه از پیش گویی زمان ظهور

ما همان را که ائمه به ما گفته اند باید انجام بدهیم. اگر گفتند که بیا به مردم بگو بفرض اگر اطلاع داشتی! اینکه خب بفرمایید این هم اطلاع ما! اگر بفرض اطلاع و یقین داشتی و روی آن قسم حضرت عباس می خوردی، اگر این طور بود و اگر می گفتند که آقا بیا به مردم این حرف را بگو، آدم می گفت که چشم، ولی خودشان گفتند که آقا این حرف ها را نزنید و این مطالب را نگویند! واقعاً چه دلیلی دارد که انسان بیاید و مردم را به این سمت و سو بکشاند؟! ما می بینیم که عرفا و بزرگان اصلاً در مجالسشان از این حرف ها نمی زدند، اسم امام زمان عجل الله تعالی فرجه را می آوردند ولی نمی گفتند که چه زمانی ظهور می کنند. اسم امام زمان را می آوردند و برافروخته می شدند و اشکشان هم جاری می شد و همه را به همان سمت و به همان باطن و به همان حقیقت حضرت متوجه می کردند. حضور ولایی او را در مجلس می آوردند و می کشاندند! نگاه کنید و ببینید چه قسم اشراف و سبطه و هیمنه از آنجا بر این وجود شما، شراشر وجود شما، لحظات شما، خطورات شما و تمام مسائل شما وجود دارد همه اینها را می آوردند و می دیدند و نشان می دادند. خب اینها بود که آدم را عوض می کرد، آدم را و فکر و ذهن انسان را طور دیگری می کرد، نشاط می آورد، انسان احساس می کرد که تنها نیست و احساس می کرد یک حقیقتی همراه با اوست، حالا اگر نگوئیم که متحد با او [چون] اصلاً فهمان نمی رسد، حداقل مقارن با او وجود دارد.

بعضی ها یک صندلی می گذاشتند و می گفتند که این صندلی امام زمان است یا چایی می گذاشتند [و می گفتند که این چایی امام زمان است!] یک شخصی بود یک جا تعریف می کرد و می گفت که شخصی مدعی ارتباط با حضرت بود بعد وقتی که مستخدم ها برای مهمان چایی می آوردند می گفت که یک چایی هم برای ایشان اینجا بگذارید!! - آن شخص این را برای خود من نقل کرد - از این افراد که همیشه زیاد هستند - و می گفت که خودم پشت در رفتم و نگاه کردم و گفتم که قضیه این چایی چیست؟! بعد از چند دقیقه که گذشت،

خوب این طرف و آن طرف را نگاه کرد و چایی را برداشت و نیابتاً خورد! نیابتاً که چه عرض کنم باید ولایتاً بگویم! اینها بر امام زمان ولایت دارند، نیابت که مادون شأن اینهاست!! چایی را خورد و گذاشت و بعد از یک مدت صدا کرد فلانی بیا این چایی‌ها را ببر. وقتی آمدیم یک نگاهی به من کرد - حالا این شخص این قضیه را دیده بود عجب آدم‌هایی هستند! می‌گفت که حالا من خودم پشت در داشتم می‌دیدم که این چه کرده بود - بعد می‌گفت: الحمدلله نیت ما مورد قبول حضرت واقع شد! بله، با دستش اشاره می‌کرد الحمدلله چایی را بالا کشیدیم و بعد هم نیت مورد قبول حضرت قرار گرفت!!

واقعاً این بازی‌ها چیست؟! آیا ما در این دنیا نیاز به این کارها داریم؟! جداً ما نیاز به این داریم؟! اولیاء خدا دارند به ما یاد می‌دهند که از این بازی‌ها و کلک‌ها دست بردارید و از این شیره مالیدن سر مردم با این حرف‌ها دست بردارید، اولیاء دارند به ما یاد می‌دهند متوالی دین، تو نیستی که داری این بازی‌ها را درمی‌آوری! متوالی دین همان یکی است، او یکی دیگر است. تو وظیفه‌ات را باید انجام بدهی. به تو مربوط نیست! فضول چه هستی؟! به تو چه ربطی دارد که مردم قبول می‌کنند یا نه؟!

من در طهران به یک مجلسی رفته بودم، مجلس سؤال بود و عده‌ای و افرادی بودند. گفتم که آقایان یک مطلبی را از اول بین خودم و شما تسویه کنم بعد آن وقت اگر خواستید سؤالاتتان را [مطرح کنید].

مطلب این است که من یک آدمی هستم که سطح اطلاعاتم محدود است و ممکن است چیزی را بدانم و ممکن است چیزی را ندانم. این یک مطلب است.

مقدمه دوم این است که بنده متوالی دین نیستم، متوالی دین کسی دیگر است، لذا مطالبی را که می‌گویم به‌عنوان دفاع از دین و به‌عنوان اینکه من متوالی دین هستم نیست بلکه به‌عنوان نیابتاً هست از طرف آن شخص حالا آیا مطالب من به او برسد یا نرسد.

مطلب سوم این است که حرفی را که می‌زنم نگاه نمی‌کنم به اینکه آیا کسی قبول می‌کند یا نمی‌کند. من وظیفه‌ام را انجام می‌دهم، آنچه را که به عقل و فهم و علمم می‌رسد مطلب را بیان می‌کنم، حالا می‌خواهید قبول کنید و می‌خواهید قبول نکنید. حالا سؤالاتتان را بگویید. قشنگ [حساب] خودم را با آنها تسویه کردم و همه سؤالاتشان را هم جواب دادم و بندگان خدا هم خیلی خوشحال شدند.

به من ربطی ندارد، متوالی دین کسی دیگر است، قبول نکنید به جهنم! خب قبول نکنید. ما منتظر نیستیم حرفی را که می‌زنیم کسی قبول کند، این همه تابه‌حال حرف زدیم و کسی گوش نداده است این‌هم روی آنها! ما ناراحت نیستیم از اینکه حرفی که می‌زنیم را کسی گوش نمی‌دهد نه آقا! این تجربه را زیاد کرده‌ایم. ما که هیچ، بابای ما هم از ما بیشتر [این تجربه را کرد]. اولین کسی که حرفش را گوش نداد خود بچه ناخلفش بود که گوش به حرف‌هایش نمی‌داد و بقیه که جای خود دارند، همان‌هایی که الآن مدعی فلان هستند.

متولّی دین، یکی دیگر است و بنده به اندازه فهم خودم باید بیایم صحبت کنم. اگر گوش می دهند، بدهند و اگر گوش نمی دهند، ندهند! وقتی که بنده داشتم کتاب نوروز را می نوشتم در همان موقع نوشتن، یک بنده خدایی آمد ما را نصیحت کرد - از طهران به قم آمده بود و با ما سوابقی داشت - و گفت که آقا این کتاب نوروز که الآن دارید می نویسید آیا فکر جامعه امروز و اجتماع را کرده اید؟! گفتم که تو را به خدا از این حرف ها نزن که الآن هر چه ظهر غذا خورده ام را برمی گردانم! از این حرف ها نزن، جامعه امروز و اجتماع امروز و مردم امروز و دیروز نداریم! یک مطلبی است که به نظر من صحیح است و مرحوم پدر من هم بسیار بسیار روی این مسئله حساس بود اما عمرش کفاف نداد [بنویسد] حالا من می گویم که ما یک چند درصدی از آنچه که قرار بود ایشان بنویسد، مطالبی بنویسیم.

گفت: این مطالبی که تا به حال نوشته اید و این مسائلتان دارد در دنیا جا پیدا می کند و شما با نوشتن کتاب نوروز، مطالب دیگر خودتان را زیر سؤال نبرید! گفتم که صد سال سیاه... اصلاً می خواهم همه اش زیر سؤال برود و اصلاً همه اش نابود بشود! بنده دست از وظیفه و تکلیف و بینش بردارم به خاطر اینکه حرف هایم زیر سؤال می رود؟! به جهنم! بگذار همه این چیزهایی که نوشتیم زیر سؤال و روی سؤال برود!! زیر سؤال و روی سؤال و وسط سؤال، هر سه تایی آن برای ما تفاوتی نمی کند!!

من کتاب را می نویسم، آن کسی که باید بگیرد می گیرد و آن که نباید بگیرد هزار و یک اشکال به کتاب وارد می کند. نعوذ بالله کتاب من بالاتر است یا قرآن؟! مگر به قرآن اشکال وارد نمی کردند؟! مگر به کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - نعوذ بالله که بخوایم مقایسه کنیم - اشکال وارد نمی کردند؟! مگر به حرف امام حسین علیه السلام در روز عاشورا نمی خندیدند؟! حضرت دارند حرف می زنند، هه هه هه می خندند و شروع می کنند به داد و بی داد که صدا نرسد! پیغمبر دارد حرف می زند طرف پنبه در گوشش می کند! یک انبار و یک کامیون و تریلی پنبه دم مسجد الحرام گذاشته بودند هر کسی می آمد می گفتند که اینها در گوش خود بکن تا نشنوی! اینها در تاریخ بوده و همین طوری هست.

من کتاب را نوشتم برای آن کسی که می خواهد مسخره کند، بگذار او مسخره اش را بکند. من این کتاب را نوشتم برای کسی که به جای کاه و گچ و سیمان درود، سلول مغزی داخل سرش هست! من برای او اینها را نوشته ام. او هم می فهمد که منظور من چیست. او هم می فهمد وقتی که من می گویم که این سنت، سنت جاهلی است و از آن سنت پیغمبر و ائمه علیهم السلام فاصله می اندازد، منظور من چیست. اگر نیت، صادق باشد خدا آن فهم را در سر آدم می اندازد اما اگر نیت صادق نباشد و مسائل دیگری باشد شروع به توجیه می کند که آقا

^۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۳۸.

چه اشکال دارد، جشن است و بیاوبرو و صلۀ رحم و دید و بازدید است. همین چرت و پرت‌ها که همه داریم می‌شنویم و از این حرف‌ها!

نگاه اسلام به نوروز

جشن است؟! شما سالی ۳۶۵ روز را هم می‌توانید جشن بگیرید بروید بگیرید! چرا آدم بیاید یک چیزی را قرار بدهد؟! وقتی که موسی بن جعفر علیهما السّلام می‌فرمایند: این سنت فرس است و اسلام این سنت را محو کرده است و من نمی‌آیم [آن را احیا کنم] آن موسی بن جعفر است که فهمیده این نوروز چیست! چون امام است و دین و شریعت دست اوست، ارتباط با خدا دست اوست، نه دست من و امثال من! لذا می‌فهمد این جریان در خلاف و ضدیت با این ارتباط قرار دارد.

می‌خواهی قوم و خویش‌ها را ببینی؟! بسیار خوب، برو ده روز برای عید غدیر تعطیل کن! بگویند، بخندید، جشن بگیرید و به دیدن هم بروید. هر کاری هم بخواهید، بکنید. ثواب بیشتری هم دارد! چند روز عید فطر تعطیل کن که هم با اهل تسنن و هم با تشیع همه باهم اتحاد برقرار می‌کنید الآن آنها تعطیل می‌کنند و بسیار کار خوبی می‌کنند. عید قربان تعطیل می‌کنند و یک روز، دو روز به دیدن هم می‌روند. چرا ما نکنیم؟! چرا ما انجام ندهیم؟! حتماً باید علف برای بزه دریابید که جشنش را من بگیرم؟! علف را بز دارد می‌خورد پس چرا من جشن بگیرم؟! گوسفند دارد در بیابان علف می‌خورد - حالا آن‌هم در بعضی از مناطق، نه در همه مناطق، چون در بعضی از مناطق که برف هست اینکه دیگر جشن گرفتن ندارد - چرا من بیایم این کار را انجام بدهم؟! اگر حساب این حساب است آدم باید که [گوش بدهد و عمل کند].

این برای کسانی است که می‌خواهند بفهمند اما آنهایی که نمی‌خواهند بفهمند می‌گویند که آقا ما همین نماز و روزه را می‌خوانیم و اینها را نمی‌خواهیم، حالا آنها برای تو باشد. ما اصلاً برای او کتاب ننوشته‌ایم که حالا بخواهد راجع به او با من صحبت کند. ما اصلاً این را برای کسی نوشتیم که [می‌خواهد بفهمد] لذا این بنده خدا آمده بود و ما را نصیحت می‌کرد بر اینکه ما دیگر نوشتن را ادامه ندهیم و این قضیه را رها کنیم. ما فقط به او می‌خندیدیم چون می‌دیدم که ظاهراً این هم جزو آنهایی است که باید با او یک قدری مدارا کرد و فقط خندید و تبسمی کرد و گذشت!

خدا مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - را رحمت کند، راجع به این افراد به من می‌فرمودند: ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنْ آلِ عِٰلِیْمٍ﴾^۲ اصلاً اینها بیش از این نمی‌فهمند می‌خواهی چه کارشان کنی؟! دیگر با هاون که

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۳۱۸؛ آموزه های ولایت، ج ۱، ص ۶۷.

۲. سوره نجم (۵۳) آیه ۳۰. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۶.

نباید در سر این بیچاره‌ها بزنی! خب نمی‌فهمد وقتی نمی‌فهمد چه کارش بکنیم؟! هرچه استدلال کنی باز هم مثل دیوار نگاهت می‌کند. [ما هم می‌گوییم که] منخلص و چاکریم، باشد، إن شاء الله حالا راجع به آن فکر و تأملی بکنیم و... بعد هم کار خودمان را بکنیم و بگذاریم و برویم!! خیلی نباید سر به سر گذاشت إن شاء الله هر دو به آن دنیا می‌رویم و در آن دنیا می‌فهمیم! در این دنیا که حرف در سرمان نرفت! اقلأً در آن دنیا شاید چیزهایی را متوجه بشویم و آن دنیا بفهمیم که اوضاع و مسائل از چه قرار است. خلاصه خیلی از داستان دور نیفتیم که آنهایی که در هر زمانی به این مطالب رسیدند خیلی زیاد نبودند. در هر برهه‌ای عده خاصی بودند که به این مطالب رسیدند و فهم و ادراک و شعورشان این مطالب را گرفت و جلو رفتند و بقیه در حواشی مسئله و دورتادور قضیه بودند.

الآن کتابی در دست داریم که اگر توفیق پیدا کنیم [بنویسیم] چون مدتی نتوانسته بودیم [چیزی بنویسیم] حالا دوباره اگر خدا توفیق بدهد به نام سیمای عاشورا، غیر از آن ارتداد که مشغول هستیم این را هم مشغول هستیم که تا آن حدودی که وسعمان می‌رسد و آنچه که می‌شود گفت، نسبت به دیدگاه‌های بزرگان و اولیاء خدا راجع به قضیه عاشورا بنویسم. علتش هم این بود که دیدم افراد به مسئله‌ای که در این کتاب روح مجرد آمده، واقعاً دارند ظلم می‌کنند و مطلبی را که خود مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - گفته‌اند و نوشته‌اند را می‌آیند می‌گویند و مسخره می‌کنند که اینها از روز عاشورا خوشحال هستند! خب بابا در دهه محرم و روزهای عاشورا به مشهد می‌آمدید و خود بابای ما را می‌دیدید که چه وضعی داشتند! آن مجالس به جای خود اما چه منظوری در این قضیه داشته‌اند؟ تمام هدف و مقصد و نیتی که اینها داشتند به خاطر این بود که بیایند یک ذره از آن ظهور شخصیت سیدالشهداء علیه‌السلام در عاشورا را به ما بفهمانند! یک سر سوزنش را ما بفهمیم نه اینکه فقط بنشینیم عزاداری کنیم که این طوری کردند و آن طوری کردند. خب هرچه بود کردند، گذشت و تمام شد. اگر مصیبتی برایشان بود گذشت، خوشی هم برایشان بود گذشت. من پیام بر یک مسئله‌ای که قبلاً گذشته و اتفاق افتاده است بنشینم گریه کنم؟! این چه چیزی دارد؟!

اینکه امام می‌فرماید: «رَحِمَ اللهُ عَبْدًا أَحْيَا ذَكَرْنَا»^۱ یا «أَمْرَنَا»^۲ و اینکه امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: مسائل عاشورا را زنده نگه دارید و مجالس تشکیل بدهید. کسی که یک قطره اشکی بریزد به اندازه بال [یک

«این است نهایت نقطه وصول دانش ایشان.»

۱. مصادقة الإخوان، ص ۳۴؛ سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم، ج ۱، ص ۲۶۷؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۹۲؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۳۰۷.
۲. الأصول الستة عشر، ج ۱، ص ۲۴۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۰۹.

مگس] خدا همه گناهان او را می‌بخشد.^۱ آیا منظور همین روضه‌هایی است که بیاییم بگیریم و این طرف و آن طرف بنر بچسبانیم که مداح حاجی فلان است یا علی و سخنان آقای فلان؟! یعنی همین بساط است که هر کاری دلمان می‌خواهد بکنیم و بعد داخل روضه می‌آییم و روضه هم که تمام شد دوباره هر کاری دلمان بخواهد انجام بشود؟! نه آقا! اگر این باشد این ظلم است و امام حسین علیه‌السلام هم ظلم می‌کند و خدا هم ظلم می‌کند! این چه قضیه‌ای است که می‌گویند: وقتی که یک قطره اشکی از چشم بریزد تمام گناهان پاک می‌شود؟ این به خاطر همین است که انسان وقتی که در این مجالس و مسائل می‌آید به آن حریم ورود پیدا کند، خودش را در عاشورا ببیند، خودش را در آن فضا ببیند و بیاید آن جریانات را بر خودش حمل کند! بسم الله! تو خیلی داری در سرت می‌زنی که ﴿يَلِيَّ تَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ﴾^۲ همین الآن عاشورا است بسم الله! در این معامله سر کسی کلاه می‌گذاری؟! در این معامله غش می‌کنی؟! حرفی را نمی‌زنی و آنچه را که به نفعت هست می‌گویی و آنچه را که به نفعت نیست نمی‌گویی؟! خب همین الآن عاشورا است و همین الآن مسائل هست. اگر در این روضه آمدی و بعد تصمیمت عوض شد و قرار را بر این گذاشتی که برگردی و آنچه را که سیدالشهداء علیه‌السلام می‌گوید [عمل کنی] این حالا یک چیزی شد! حالا اگر یک قطره اشک بریزی گناهانت [ریخته می‌شود] همین که نفست آماده می‌شود یعنی گناهانت ریخته شد چون با گناه که نفس نمی‌تواند یک مطلبی را بپذیرد و نمی‌تواند که حق را بپذیرد! شما همین که توانستید یک حق را ولو اینکه به ضررتان است بپذیرید، یعنی [گناهانتان] ریخته شده و این دیگر توبه نمی‌خواهد! تمام شد. همین حال تو در این مجلس عوض کردی و امام حسین علیه‌السلام آمد تغییرت داد و امام حسین آمد فضایت را برگرداند. دیگر نیازی به توبه ندارد از چه می‌خواهی توبه کنی؟ [همه گناهانت] ریخت! آن حالی که تو قبل از این مجلس داشتی و حاضر نبودی یک قران از حقت بگذری حقی که اصلاً برای تو نبود اما الآن حاضری میلیون میلیون هم از این رد شوی این یعنی همین که گناهانت ریخت، دیگر به دنبال چه چیزی می‌خواهی برگردی؟! پس امام صادق علیه‌السلام راست و درست می‌گویند. امام رضا علیه‌السلام درست می‌گویند، کسی که بیاید یک قطره اشک [برای امام حسین] بریزد [گناهانش بخشیده می‌شود]^۳ اما اگر نه، بلند شدی و در مجالس بنری و اعلانی و فیلمی رفتی [دیگر این‌گونه نیست].

در سوریه می‌دیدیم که طرف داشت دعای کمیل می‌خواند می‌گفت که آقایان جمع شوید الآن دارند شما

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۷۳. سیره صالحان، ص ۲۸۶:

«ای کاش با آنان می‌بودم.»

۳. الأملی، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۹۲.

را در ایران می‌بینند!! در صحن حضرت زینب سلام‌الله‌علیها داد می‌زد: آی بیاید ای ایرانی‌ها! بعد که دید کسی نمی‌آید آخوندها را به زور آورد. گفت: دم کد خدا رو بین و ده را ... بله! دیدیم آخوندها یکی یکی دارند عقب کاروان می‌آیند و خلق الله هم دارند می‌آیند. می‌گفت که بروید بروید عکستان را در دوربین آنجا می‌اندازند قشنگ برو جلوی دوربین بنشین مثل این دوربین که الآن جلوی من است، می‌گفت که الآن می‌بینند! حالا همه پشت به قبله نشسته‌اند و آن شخصی که بود حالا اسم او را نمی‌گوییم [با صوت] می‌گفت: آی گرچه باید دعای کمیل را رو به قبله خواند اما چون دوربین در جای مناسبی نیست از همین جا دل‌ها را روانه کنید، معلوم است دیگر به کجا می‌خواهی روانه کنی!! دعای کمیلی که پشت به قبله باشد معلوم است دل‌ها به کجا روانه می‌شود! دل‌ها همان ایران روانه می‌شود در خانواده و ...

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ [وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ]»^۱ ما این هستیم، ما همین هستیم! حالا در این دعای کمیل این قطره اشک می‌آید؟! در این دعای کمیل حال آدم عوض می‌شود؟! ها؟! این دعای کمیل دوربین است، دعای کمیل نیست! آن دعای کمیلی حالت را عوض می‌کند که بروی همان گوشه حرم حضرت زینب بنشین و هیچ کسی هم تو را نبیند و قشنگ عمامه‌ات را هم برداری و کنار بگذاری که کسی تو را نشناسد بعد بنشین و برای خودت حال کنی و دعای کمیل بخوانی حالا آن دعای کمیل را می‌توانیم بگوییم که بی هیچ چیز نیست! آن دعای کمیلی هست که چراغ را خاموش کنند و خودت هم در حال خودت بروی و بنشین یکی یکی این فقرات را برای خودت معنا و توجیه کنی، این فقراتی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفته است را برای خودت [معنا کنی] آن را می‌شود بگوییم که [بی هیچ چیز نیست] ولی اینها که چیزی نیست!

این بزرگان می‌خواستند آن عاشورای واقعی را بیاورند و به ما ارائه بدهند. آن عاشورای واقعی، گریه کردن و این مسائل نیست مگر ما غیر از این کوفی‌ها هستیم؟! آمدند امام حسین علیه‌السلام را کشتند و بچه‌هایش را [اسیر] کردند و بعد هم آمدند گریه کردند که رفتیم و این کار را کردیم.^۲ ما هم همان هستیم و در همان فضا هستیم! آنها هم نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، در مسجد کوفه بودند، پشت سر امام حسن علیه‌السلام و پشت سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند. مگر امیرالمؤمنین فرمودند که می‌بینم روزی را که تو از این باب الفیل در جیشی برای کشتن پسر پیغمبر بیرون می‌روی.^۳ گفت: یا علی من، من؟! حضرت فرمودند که بنشین بابا بنشین، عجله نکن شب دراز است، بنشین بابا صبر کن!

اینها مگر پشت سر همین ائمه نماز نمی‌خواندند؟! در مسجد کوفه نماز نمی‌خواندند؟! خدا نیارود

۱. إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۰۶.

۲. الأمالی، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۲۱.

۳. الإرشاد، شیخ مفید، ص ۱۸۲؛ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۳۳.

روزی را که بخواید ورق بگردد و مسائل بخواید عوض شود! همین کسی که پشت سر علی نماز می خواند می آید شمشیر به روی پسرش می کشد! همین می آید و شمشیر روی پسرش می کشد! جداً ما در این دنیا دیدیم که کسانی که آدم به آنها محبت کرده و به آنها لطف کرده و چه و چه کرده و بعد همان او - حالا ای کاش یک شخص غریبه باشد و ارتباط و آشنایی با انسان نداشته باشد - چه مسائل و چه مطالبی [به وجود می آورد]!

این جریان یک جریانی است که این [بزرگان] می خواهند نشان بدهند و می خواهند بگویند که بابا این کربلا که انجام شده و این همه در این کربلا خون مظلوم ریخته شده، این همه مسائل، فراز و نشیبها، گرد و غبارها، اسارتها و زنجیرهایی که به پا و بدن امام سجاد علیه السلام زده شده تمام اینها برای امروز تو بوده است! والا امام حسین علیه السلام می توانست از همان اول برود با خیال راحت بیعت کند و شاید یزید حکومت مدینه را هم به امام حسین می داد و از امام حسین چه کسی بهتر بود؟! چرا از مدینه بیرون بیاید؟! چرا کوه و دره و دشت و اینها را طی کند؟! چرا زن و بچه اش را به اسارت بدهد؟! چرا این همه را به کشتن بدهد؟! چرا؟! اینها همه به خاطر ما در امروز بوده است که الآن در ۱۴۳۵ هجری قمری هستیم! این بزرگان گفته اند: زحماتی که امام حسین برای تو کشیده این زحمات را با سینه زدن های همین طوری عادی و بعد هم خدا حافظ هدر نده! این هدر دادن است! آنها که مقام و جایگاه و موقعیت خودشان را داشتند اما آنها به خاطر ماها از مدینه بیرون آمدند، به خاطر ماها زن و بچه شان را با خودشان راه انداختند، به خاطر ماها غل و زنجیر به گردن و دست و پای خودشان بستند، به خاطر ماها خرابه شام و غیر خرابه شام را به جان خریدند، به خاطر ماها علی اکبرشان را تکه تکه کردند مثل اینکه با ساطور [چیزی را تکه تکه کنند]. به خاطر ماها این کار انجام شده است.

این بزرگان گفته اند که بیا این عاشورا را بفهم که در این عاشورا چه بوده و چه قضایا و مسائلی اتفاق افتاده است و فقط آن تیری که آمد به گلوی علی اصغر علیه السلام خورد را نگاه نکن بلکه نگاه کن بین پشت این قضیه چه بوده است؟ چه اهدافی و چه نیت هایی و چه مسائلی بوده است؟! آیا تو پیام عاشورا را گرفتی یا نه فقط با سینه زدن و زنجیر زدن حرامش کردی؟! کدام یک از اینها بود؟!

لذا گفتیم: حالا که این طور هست بیاییم [این کتاب را] شروع کنیم و ببینیم که چه می کنیم و به کجا می رسیم إن شاء الله.

تلمیذ: این مطلبی که فرمودید در مورد فردی که به مرحوم آقا برای نماز شب تذکر داده است، در دستورات مرحوم علامه طباطبایی به مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیهما - در سال ۱۴۰۰ هجری قمری اهتمام به نماز شب وارد شده است و بالأخره حساب مرحوم علامه طباطبایی را نمی شود با افراد دیگر یکی گرفت.

استاد: بله، دستور مرحوم علامه اشکال ندارد.

تلمیذ: آیا [دستور] ایشان مثلاً فراتر از مثال اخیر بوده است؟!

استاد: بله، حالا دستورات علامه جای خود دارد یعنی در ارتباط با مرحوم علامه بنده نمی توانم بگویم

که این مراسلات یک طلب و قضیه واقعی بوده است چون در یک هم‌چنین سنواتی که شما دارید این مطلب را متذکر می‌شوید ایشان در تحت تربیت و اشراف فردی بوده‌اند که به تعبیر خودشان «وقتی که ما به این فرد رسیدیم دیگر به همه چیز رسیدیم» به نظر می‌رسد که این قضیه یک احترام و ادب شاگردی بین ایشان و علامه بوده است که یک هم‌چنین تقاضاهایی بوده و ایشان هم به همان لحاظ مسائل گذشته و ارتباطی که در گذشته بینشان بوده و دستوراتی می‌دادند بر همان اساس هم ایشان مشی کردند.

علی‌کلّ حال مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - خیلی رند و زرنگ بوده و ایشان خیلی با رعایت، [رفتار] می‌کردند. من در یک قضیه که خودم شاهد بودم و بعداً شنیدم که در بعضی از جاها این مطلب را رد کرده‌اند و یا اینکه به سخره گرفته‌اند یا هر چیزی، در آن مباحثات شش جلسه‌ای که بین ایشان در آخر عمر راجع به مسئله فنا می‌شد، بنده خودم حضور داشتم البته در بعضی از جلسات، نه در همه آن و در جلسه آخر که خودم دوربین آوردم و این عکس‌هایی که هست را من گرفتم، بلد هم که نبودیم دوربین یکی دیگر را گرفتیم بعد دیدم که بعضی از عکس‌ها درست درآمده است. جلوی آفتاب می‌گرفتم و نمی‌دانستم که اصلاً نباید جلوی آفتاب گرفت، از پنجره نور می‌آمد و خلاصه آن جلسه آخر این عکس‌ها را گرفتم و در آن جلسه آخر مرحوم علامه به مرحوم آقا فرمودند: الحمدلله که شما ما را از این اشتباه درآوردید و خداوند شما را باعث هدایت ما قرار داد! چقدر این مرد بزرگ است! بنده **ببینی و بین الله و الله علی ما أقول شهید** که این را شنیدم که ایشان در آن آخر به حقیقت مسئله فناء و تشخیص در وجود اعتراف کردند و مشخص بود که مسئله تعارف نبوده است، ما داشتیم می‌دیدیم این طور نبود که تا اینجا بحث بکنند بحث بکنند و بعد یک دفعه تغییر پیدا بکند متنها مرحوم آقا با مرحوم علامه - رضوان الله تعالی علیهما - خیلی با لطافت و با ادب خاصی صحبت می‌کردند. بالأخره ایشان استادش بوده است و به قول خودشان همه چیزش از علامه بوده است و برای انسان هم اتفاق می‌افتد بالأخره یک قضیه و مطلبی به ذهن یکی می‌رسد وقتی قرار باشد ما مطالب را از آنجا بدانیم [پس فرقی نمی‌کند که به چه کسی می‌رسد] حالا بنده خودم نمی‌خواهم چیز کنم حتی می‌خواهم بگویم که مطلب چیزی نیست و ممکن است برای خود انسان هم اتفاق بیفتد نسبت به افرادی که حق نعمت و حق ارشاد و حق استادی بر او دارند، مسائلی به ذهن خطور کرده است و آدم بیان می‌کند.

علی‌کلّ حال بنده خیال می‌کنم که مرحوم علامه در همان مقام بیان ارشاد خودشان بودند و مرحوم آقا هم که تأدباً و تتلمذاً خواستند که رعایت موقعیت و حال ایشان را داشته باشند. کارهای اولیاء و بزرگان خیلی قابل تأمل است و انسان به همین راحتی نمی‌تواند اظهار نظر کند.

اگر رفقا یادشان باشد در لابه‌لای صحبت‌ها و نوشته‌جات گاهی یک چیزهایی را [می‌گویم] مثلاً آن

داستان رفتن ایشان به سبزوار یادتان هست؟ در [مهر فروزان] آورده‌ام.^۱ خب در این قضیه خیلی نکته هست! یا وقتی که به من می‌گویند: کسی که به سمت امام رضا علیه‌السلام می‌آید بین راه نباید [به زیارت] بزرگانی که هستند برود، ببینید اینها اصلاً چه بودند؟! اینها ائمه را شناختند! اگر شناختی هست واقعاً اینها ائمه را شناختند! حاجی سبزواری مرد بزرگ! بایزید، شیخ ابوالحسن خرقانی و عطار نیشابوری در نیشابور! مگر اینها از عرفا و بزرگان نبودند؟! می‌گوید: وقتی که داری به سمت حرم امام رضا می‌آیی نباید فکرت هیچ‌جا برود! اصلاً نباید به این فکر کنی که در سبزوار حاجی هست یا نیست که حالا برویم یا نرویم! بله، یک وقتی در سبزوار توقف داری و می‌خواهی بروی نهار بخوری و استراحت بکنی، خب آنجا سر قبر حاجی برو و فاتحه هم بخوان، این عیب و اشکالی ندارد ولی نه اینکه در ذهن این باشد که داریم به مشهد می‌رویم در سبزوار هم مزار حاجی را زیارت بکنیم یا حالا نیشابور برویم و آنجا عطار را هم زیارت کنیم. ایشان می‌فرمایند: وقتی کسی به سمت امام رضا علیه‌السلام می‌آید اصلاً نباید فکرش به غیر از امام رضا ببیند و فقط باید [امام رضا باشد]. بله، در برگشت عیبی ندارد که آدم برمی‌گردد و دارد به طهران می‌رود عیبی ندارد این بزرگان را هم ببیند و زیارت کند و فاتحه بخواند، ایراد ندارد. امام رضا علیه‌السلام همه چیز ماست! هزارها میلیارد مثل عطار ریزه‌خوار سفره امام رضا هستند و فقط گوشه سفره همه اینها را جا داده است و بقیه سفره برای بقیه است! گوشه‌اش فقط برای هزار میلیارد نفر مثل عطار است! هزار میلیارد نفر مثل سلمان است و هزار میلیارد نفر مثل بایزید است! گوشه یک سانت سفره امام رضا همه اینها را پر می‌کند و همه را حسابی مست می‌کند! بقیه آن را امام رضا برای خودش نگه داشته است!

اینها را می‌خواهند به ما یاد بدهند! این مسائل را می‌خواهند به ما یاد بدهند!

حالا آقا می‌خواهد فلان‌جا برود، پیشنهاد می‌کنند که نه، فعلاً نروید! این قضیه برای مرحوم آقای بروجردی است. گرچه مرحوم آقای بروجردی پذیرفتند ولی صحبت اطرافیان است! خدا مرحوم آقا شیخ اسماعیل ملایری را بیامرزد ایشان برای ما می‌گفتند که گفته بودند: آقا شما که الان می‌خواهید مشهد به زیارت امام رضا بروید هنوز اول مرجعیتان است و هنوز در میان مردم جا نیفتاده‌اید و این استقبالی که شایسته و بایسته است از شما در شهرها [نخواهد شد] مثلاً می‌خواهند از اینجا تا سمنان بروند، یک دفعه [مردمان] سمنان بیرون بریزند این استقبال [نخواهد بود] بعد به دامغان می‌رسند و [مردم بیرون بریزند] این استقبال هنوز از شما نمی‌شود، بگذارید یک چند سالی بگذرد و مرجعیت شما جا بیفتد.

این بزرگان می‌خواهند سر ما را از این حرف‌ها دریاورند. استقبال و بیا و چند ماه تدارک استقبال ببینید

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مهر فروزان، ص ۱۱۱؛ آموزه‌های ولایت، ج ۱، ص ۱۴۳.

و... عرایض بنده را التفات می فرمایید؟! مثلاً آقای بروجردی می خواهد به زیارت امام رضا برود حالا نرود و چند سالی بماند تا اینکه خوب برای مردم جا بیفتد تا به استقبال بیایند، خب اینکه امام رضا نشد!

خدا استادمان را مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری را بیامرزد و رحمت کند، یادم هست آن بنده خدا عبایش را روی سرش می انداخت و [به حرم امام رضا] می رفت. ما پیشش درس می خواندیم تا چهارشنبه می شد ظهر چهارشنبه ترانسفورت مولوی در قم بود و دوتا صندلی هم می گرفت - ماشاءالله از نظر جسم [قوی بود] - و به مشهد می رفت و یک شب جمعه‌ای می ماند و دوباره بعد از ظهرش راه می افتاد که به درس شنبه برسد. هروقت هم حرم می رفت عبایش را روی سرش می کشید و نصف شب هم می رفت، یعنی کسی را نبیند. خب ایشان در حال و هوای خودش می رفت و حالا ما نمی گوییم که ... ولی در راه شعر هم می گفت و شعرهایش را هم برای ما می خواند، خیلی هم به ما محبت داشت، خیلی زیاد! شعرهای دیگرش را هم می خواند خیلی شعرهای خنده داری هم بود.

گاهی اوقات به ایشان می گفتیم: آقا یک دستورالعمل بدهید. می گفت: همان دستورالعملی که به بقیه دادم به تو هم بدهم؟! گفتم: نه آقا آن را بنده می دانم و خودم به آن عمل می کنم!! باشد یک وقت دیگر. ایشان دستورالعمل‌های خیلی سلوکی هم داشت و اذکار خاصی داشت که فقط بر خود ایشان نازل می شد **سُبُوخِ قَدُوسٍ** و فلان و فلان!! هم جنبه ربوبی در آن بود و هم جنبه خلقی، خلاصه هر دو را می گفت روزی صد مرتبه بگو. گفتیم که آقا این را خودم می گویم غیر از این بگویید اینها را خودمان بلدیم!!

اگر می خواهی امام رضا بروی این طوری برو! دوتا بلیط ترانسفورت بگیر و سوار ماشین شو و صاف آنجا برو و عبایت را هم بینداز و حرم برو و با امام رضا عشق و حالت را بکن و بعد هم برگرد. خدا رحمتش کند این الآن برایش مانده است! آن چیزی که الآن برایش در آن دنیا مانده است همین زیارت امام رضا به این نحو است.

حالا برو و مردم بیایند و پلاکارد بزن و چه بکن که مرجعیت جا بیفتد و ... بله! این اطرافیان، انسان را به راه‌های دیگری می برند!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد